

خرج داده و دروغ بر خدا بسته است و از جهت شناختش لعن و طرد شده است و هر دو دست علمی و عملی او به گردنش بسته شده است. عین همین مسأله که در عالم کبیر است در عالم صغیر نیز وجود دارد. بدون تفاوت مگر اینکه تفاوت از ناحیه بزرگی و کوچکی عالم باشد، مادام که صغیر، صغیر است. پس نفس اماره (در عالم صغیر) مانند عالم سفلی است (در عالم کبیر)، و نفس لوّامه و بدن انسان مانند عالم عناصر است (در عالم کبیر)، و قلب مانند خود انسان است که بین عالم سفلی و عالم علوی واقع شده است، و روح و عقل مانند عالم ارواح است، و اینکه گفته شده است: «قلب مؤمن بین دو انگشت رحمان است»، اشاره به عالم سفلی و علوی است مانند دو دست در عالم کبیر، و چون عالم صغیر بوده از آن دو، به دو انگشت تعبیر کرده است (یعنی قلب انسان بین عالم سفلی و علوی است).

«وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (ل) برای بیان مقدمه و آماده کردن کلام، و «یزیدن» جواب قسم است، و سر مطلب این است که چون آنها در کفر متمکن و قدرتمند شدند، هر اندازه کلمه‌ی حقّ به گوش آنها بیشتر رسید تنفّر و اشمئز از آنها از حقّ و از تو رو به فزونی نهاد و چون سنجیّت با حق نداشتند خشم و کفرشان افزون شد.

«وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ» و ما در میانشان دشمنی و کینه افکنده‌ایم یعنی دشمنی در قلوب آنها.

«وَالْبُغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» در افعال، زیرا آنچه که به وسیله‌ی آن اتفاق و محبت حاصل می‌شود ایمان و توجه به عالم وفاق و دوستی است که آنان از آن بری هستند.

اتّحاد و وفاق ندارند، پس اجساد و بدنهای آنان بزرگ است و مجتمع، و دل‌هایشان ضعیف و پراکنده است.

«وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» «فساداً» مفعول مطلق^۱ است بدون اینکه لفظی از فعل داشته باشد و آن وقتی است که «یسعون» به معنی یفسدون یعنی فساد می‌کنند باشد و گرنه مفعول له است^۲ اما فساد آنان در زمین عالم صغیرشان این است که اصلاح اهلش راترك کنند و از طریق قلب از آنها جلوگیری نمایند، و افساد در عالم کبیر به این است که اهل آن عالم را از طریق ایمان باز دارند. بعضی گفته‌اند چون افساد کردند خداوند «بخت النّصر» را بر آنان مسلط نمود، پس بیچاره و درمانده‌شان کرد، سپس پطرس رومی بر آنها مسلط شد، سپس مجوس و آنگاه مسلمانان مسلط شدند.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» پس ارزشی نزد خدا ندارند.
«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا» اگر اهل کتاب به نبی و کتابشان ایمان می‌آوردند.

«وَأَتَّقُوا» و از مخالفت با کتابشان و احکامی که در آن از وصف محمد ﷺ است، می‌ترسیدند، (و این معنی اگر چه برای اهل کتاب از یهود و نصاری است و لکن کنایه از اهل کتاب امت محمد ﷺ است.)

«لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» یعنی گناهانی که ملازم نفوس آنها شده و حاصل افعال جوارح آنان می‌باشد، و گناهانی را که سبب افعال جوارح آنها شده است، می‌پوشانیم.

۱- مفعول مطلق مصدری است جهت تأکید که فعلش پیش از آن آمده مانند «و یفسدون فی الارض فساداً».

۲- مفعول له: مصدری است که فعل پیش از آن برای آن (به خاطر آن) انجام شده پس معنی «و یسعون فی الارض فساداً» این است که: و آنها برای فساد در زمین می‌کوشند.

«وَلَاذُ خَلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ» و محققاً آنها را در بهشت پر نعمت داخل می‌کردیم زیرا که ایمان، آماده‌کننده دخول بهشت است و تقوی نیز گناهان را پاک می‌کند.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» یعنی اگر امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیام به دستورات قرآن می‌کردند، زیرا که آیه کنایه از امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و آنچه که از آن کنایه شده مقصود اصلی کلام است. و قیام به کتاب، امتثال کردن اوامر و خودداری کردن از نواهی و نگهداری همان چیزی است که آیه درباره‌اش نازل گردیده است.

«وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» موضوع آنزال در خبر، به ولایت تفسیر شده و این مناسب همان کنایه است. که در اینگونه آیات دیده می‌شود و نسبت به کسانی است که کنایه از آنها شده است. اما مقصود اصلی سایر چیزهائی است که از پیامبرانشان به آنها رسیده، یا پیامبران و اوصیای آنان، به آنها وصیت و سفارش کرده‌اند از قبیل محافظت بر تورات و انجیل و حدود آن دو.

«لَا كُلُّوا مِنْ فَوْقِهِمْ» از ارزاق آسمانی اخروی روحی برخوردار می‌شدند.

«وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» از روزی‌های زمینی دنیوی بدنی بهره‌مند می‌شدند. ممکن است مقصود از هر دو یا غذای روح باشد، چون مؤمن پس از بیعت ولوی و قبول ولایت در قلبش باز می‌شود، آنگاه که در قلب باز شد هر چه که برای او حاصل شود از ارزاق نبانی و علوم حسّی و کسبی که از عالم پائین هستند و همچنین علوم می که به سبب افاضه‌ی الهی که علوم لدنی نام دارد، برای

او حاصل می‌شود و همه‌ی اینها غذای روح می‌شود نه غذای نفس و شیطان، چون سابقاً گذشت که اسماء اشیا اسماء فعلیّت‌های اخیر آنهاست و هر کس که تورات و انجیل را اقامه نماید به محمد ﷺ اقرار کرده است. و هر کس به محمد ﷺ اقرار کند به ولایت اقرار کرده است، و هر کس به ولایت اقرار کند فعلیّت آخرش فعلیّت ولایت می‌شود، و هر کس که فعلیّت آخر او فعلیّت ولایت باشد هر چه که برای او از علوم و اعمال حاصل شود غذای فعلیّت ولایت می‌گردد.

«مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» یعنی آنان از تفریط یهود و افراط نصاری خارج بوده و داخل در طریقه‌ی میانه‌ی محمدی ﷺ می‌شوند.

«وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» و بسیاری از آنها بدکارانند زیرا از راه معتدل و میانه بیرون شده به یکی از دو طرف افراط و تفریط گرایش پیدا می‌کنند.

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» یعنی هر چه به تو نازل شده است، به مردم تبلیغ کن. و از ائمه علیهم السلام است که در آیه لفظ «فی علی» بوده که آن را انداخته‌اند.

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ» یعنی اگر از ترس فتنه‌گری امتّت و از ترس ابتلای توبه آنها، تبلیغ نکنی.

«فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای! زیرا ولایت غایت رسالت است که اگر حاصل نشود گویا که رسالت حاصل نشده است.

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» یعنی ترس تو از فتنه‌گری آنها مانع تبلیغ تو نشود، زیرا خداوند تو را از آزار مردم حفظ می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» یعنی خداوند آنها را به

مقصودشان که بدی به تو است نمی‌رساند یعنی بین آنها و بین مرادشان فاصله می‌اندازد.

این آیه و آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم» از طریق خاصه به طرق زیادی روایت شده است که درباره‌ی ولایت علی علیه السلام است، و نزول آن دو آیه در حجة الوداع قبل از بازگشت از غدیر خم یا بعد از آن است، و این سوره با تمام آیه‌هایش آخرین سوره‌ای است که نازل شده و پس از آن چیزی از قرآن نازل نگردیده است. البته سخنرانی‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه و مسجد خیف و غدیر خم ایراد کرد از طریق عامه آمده و در کتابهای مفصل از تفاسیر و غیر آن ذکر شده است.

امام‌تأخرین از مفسرین عامه در تفسیر این آیه به ظاهر لفظ اکتفا نموده، چنین تفسیر کرده‌اند:

ای رسول هر چه که از پروردگارت بر تو نازل شده است برسان، که اگر همه نازل شده‌ها را تبلیغ نکنی چیزی از رسالت خدا را تبلیغ نکرده‌ای، بنابراین اینکه لفظ «رسالته» مفرد خوانده شود، یا اینکه جمیع رسالت‌های خدا را تبلیغ نکرده‌ای بنابراین «رسالات» به صورت جمع خوانده شود.

و نزول آیه اگر در اوّل تبلیغ پیامبر بود این تفسیر وجهی داشت، ولی چون نزول آیه در آخر تبلیغ است چنانچه اعتقاد شیعه بر آن است، یا بعد از هجرت است چنانکه اعتقاد همه است دیگر این تفسیر جا ندارد، زیرا قبل از نزول آیه‌ی اکثر تکالیف را به مردم رسانده بود و بعضی از احکام باقی مانده بود پس اگر باقی مانده‌ی احکام مانند احکام قالبی سابق بود دیگر نباید ترس از تبلیغ داشته باشد، و نباید در تبلیغ آن اندک تأملی بکند تا اینکه به ترك تبلیغ

ملامت شود، زیرا اکثر احکام را در حین سختی و غلبه‌ی مشرکین تبلیغ کرده است و از آنها نترسیده است، حالا موقعی که سلطنت او ظاهر شده است و مردم احکام او را قبول می‌کنند، چگونه می‌ترسد؟

پس باید ترس او از امتش و فتنه‌گری پیروانش باشد و این نمی‌شود مگر وقتی که آن امری که مأمور به تبلیغ آن شده است يك امر بزرگ و مهم باشد که برگوشهای امت سنگینی کند و از قبول نکردن و ارتداد آنها بترسد، و نسبت به خودش از اذیت و قتل بترسد، و در تبلیغ آن تردد و تأمل داشته باشد. در این وقت است که عزیمت و قاطعیت و امر حتمی از جانب خدا صحیح می‌شود، و نیز عتاب و تهدید بر ترك تبلیغ و وعده‌ی حفظ از مردم در موقع تبلیغ حکم صحیح می‌شود.

و هر کس از خودش انصاف بخ خرج دهد می‌فهمد که این امر از جنس روزه و نماز و حج و زکات و خمس و جهاد و سایر عقود و معاملات نیست. بلکه باید امری خارج از جنس احکام باشد، و هیچ چیز در این مورد تصوّر نمی‌شود مگر اینکه آن امر نصب کردن شخصی برای امارت بر آنها بعد از خودش باشد و اینکه می‌خواهد مردم را زیر فرمان کسی ببرد که مورد بغض و خشم آنهاست. و این معنی در مورد هیچ کس جز علی علیه السلام ادّعا نشده است.

و به اتفاق عامّه و خاصّه پیامبر فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» و از اینکه این روایت را فقط به دوستان علی بودن تأویل کرده‌اند از انصاف به دور است آن هم در نهایت دوری! و سخن ما با آدم منصف است نه بامتعصب منحرف که با او نه حرفی داریم و نه نوشته‌ای و خداست که توفیق و راه صواب را تفضّل می‌کند.

این مطالب که گفته شد قطع نظر از اخباری است که به طریق خاصّه و عامّه در حقّ علیّ علیه السلام وارد شده است، و همه‌ی آنها دلالت دارد بر استحقاق علیّ علیه السلام به جانشینی پیامبر، نه غیر از علی. زیرا علی علیه السلام حتّی یک چشم بهم زدن به خدا شرک نورزیده و هیچ بتی را عبادت نکرده بود. و اینکه رسول صلی الله علیه و آله او را به اسلام فرا خواند و به او تکلیف بیعت با پیامبر را نمود و علی علیه السلام اجابت نمود در حالیکه نه ساله بود، زیرا که علی علیه السلام در آن زمان اگر مستعدّ تعلّق تکلیف بود، مستحقّ دعوت رسول صلی الله علیه و آله و قابلیت توبه به دست رسول و بیعت با او را نیز داشت. و همین اندازه در شرافت او کافی است، زیرا خلافی نیست که علی علیه السلام اوّل کسی بود که با محمّد صلی الله علیه و آله بیعت کرد و در حین بیعت نه ساله بود.

و اگر «گفته شود» که اهل این دعوت و بیعت نبود و در عین حال محمّد صلی الله علیه و آله او را به اسلام و بیعت با او دعوت کرد، در این صورت محمّد صلی الله علیه و آله مرتکب کاری لغو شده است و محمّد صلی الله علیه و آله با حکمت کاملی که دارد بزرگتر از آن است که کار لغو انجام دهد (علاوه بر آن موارد زیر نیز مقام علی علیه السلام را نشان می دهد):

۱- خوابیدن علی علیه السلام بر بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فدا کردن خودش در آن شب «لیلة المبیّت».

۲- پیغمبر او را در مکه در باره‌ی اهلش و ردّ امانت‌های مردم، جانشین خود قرار داد.

۳- بعد از رفتن پیامبر به مدینه فاطمه‌ها را بنا به دستور آن حضرت با خود به مدینه برد که در بین آنها فاطمه دختر رسول خدا نیز بود.

۴- علی علیه السلام به منزله‌ی نفس پیامبر قرار گرفت چنانکه در آیه‌ی مباحله گذشت، و در آنجا اتفاق خاصّه و عامّه را نقل کردیم که در حین خروج به مباحله

کسی از صحابه جز حسنین علیه السلام و فاطمه (س) و علی علیه السلام نبود، و در آنجا از بعضی مفسرین و روای عامّه نقل کردیم که گفت: غیر از اینان کسی با پیامبر نبود. و این دلالت می‌کند بر اینکه کسی برای پیامبر عزیزتر از اینها نبوده است. و فضیلت چیزی است که دشمن به آن گواهی دهد.

۵- علی علیه السلام کشنده‌ی پهلوانان عرب به جهت حمایت دین و اطاعت سیّد مرسلین صلی الله علیه و آله بود، و همین برای فضل و شرف او کافی است که جانش را بذل کرد و انانیتش را برای خاطر امر پروردگارش هلاک کرد و اقدام بر کاری کرد، که هیچ يك از اقراش به آن اقدام نکردند آنها که غرضشان از دین و بیعت با سیّد مرسلین صلی الله علیه و آله نگهداشتن انانیتشان و جلب منفعت برای خودشان بود.

۶- پیامبر صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود: فردا پرچم را بدست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند^۱.

۷- پیامبر فرمود: من در بین شما دو چیز گرانبها و سنگین را می‌گذارم کتاب خدا و عترتم (اهل بیت) و اینکه آن دو از هم جدانمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند، و هیچ يك از مدعیان خلافت ادّعا نکردند که از اهل بیت و عترت پیامبر باشند^۲.

۸- پیامبر اکرم فرمود: من شهر علمم و علی در آن است^۳.

۹- علی علیه السلام عالم‌ترین و شجاع‌ترین، جنگجو‌ترین و در قضاوت داناترین فرد صحابه بود.

۱- الطرائف: ص ۱۵۱ / ح ۲۳۰ - ارشاد الله...: ص ۳۶

۲- عین اخبار الرضا: ص ۶۲ / ح ۲۵۹ - بحار النوار: ص ۱۳۳ / ح ۶۹ - اکال الذّین: ص ۲۳۴ / ح ۴۴

۳- بحار النوار: ص ۴۰ / ح ۲۰۱ / ح ۴ - عیون اخبار الرضا: ص ۶۶ / ح ۲۹۸

۱۰- خلفا در مشکلاتشان به علیؑ مراجعه می کردند، و در همین مورد می گفتند: «قضیه ای رخ ندهد که ابوالحسن آنجا نباشد» و این خود يك ضرب المثل در بین آنها شده بود.

و من از باب تیمن و تبرک اینها را ذکر کردم و گر نه فضائل و مناقب مشهور علیؑ که بین عامّه و خاصّه ذکر شده است، در وضوح و روشنی به حدّی است که مانند آفتاب در وسط روز از وصف و اظهار بی نیاز است و در زیادی به اندازه ای است که شرق و غرب را پر کرده است و شمارش آن ممکن نیست، با اینکه دشمنان آن حضرت آن ستایشها را از جهت حسد و ظلم و دوستانش از بخل و ترس کتمان کردند.

ابن ابی الحدید با آنچه که در شرح نهج البلاغه ذکر کرده، شیعه را از ذکر مناقب علیؑ بی نیاز نموده است و با وجود بسیاری، باز قطره ای از دریای مناقب او را بیان داشته است. وی به صورت صریح یا اشاره عیب و نقص عامّه را در ضمن اوصافشان ذکر کرده است، و ابن ابی الحدید از مشایخ و علمای عامّه بود، و در شرح نهج البلاغه چیزی ذکر کرده که مضمونش این است:

مردی از اهل بصره در روز غدیر در مشهد (محل شهادت) علیؑ بود و از رافضی ها شنید که خلفا و بعضی صحابه را رافضی می کنند و عیب آنها را ذکر کرده آنان را سبّ می کنند، پس به بصره برگشت و پیش قاضی بصره رفت و گفت: در حرم علیؑ چیز عجیبی دیدم، قاضی گفت: چه دیدی؟ گفت: دیدم شیعه خلفا را سبّ می کنند، قاضی گفت: آن چیزی است که صاحب قبر یادشان داده است آن مرد گفت: پس چرا ما هم علیؑ را دوست داریم و هم خلفا را؟ قاضی بلند شد و از دری که پشت خانه اش قرار داشت خارج شد و

گفت: خدا لعنت کند زناکار زنازاده را اگر جواب این دو مسئله را می‌داند.

پس اگر به اقرار آنها علی علیه السلام به شیعیانش علی هستی، که خلفا را سب^۱ کنند، دشمن آنهاست، پس اگر تو دوستدار علی هستی، محبتش اقتضای کند که خلفا مبعوض تو باشند و اگر دوستدار خلفا هستی محبت آنان اقتضای کند که با علی علیه السلام بغض داشته باشی، پس چگونه است که هم علی علیه السلام را دوست داری و هم خلفا را؟

پس، از تعصب خود خارج شو و به آثار بزرگان ملت نظر بینداز و از دنیایت برای آخرت بهره بگیر.

در اینجا برای تیمن و تبرک به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خلافت خلیفه‌اش علیه السلام شمه‌ای از سخنرانیهای پیامبر در حجة الوداع را ذکر می‌کنیم، پس می‌گوییم: به ابن عباس و ثعلبی و غیر آن دو از عامه نسبت داده شده است، که گفته‌اند:

خداوند پیامبرش را امر نمود که علی علیه السلام را آشکارا برای مردم منصوب کند و ولایت او را به آنان خبر دهد، پیامبر صلی الله علیه و آله ترسید که بگویند طرفداری پسر عمویش را می‌کند و این معنی بر جماعتی از اصحابش سخت بیاید، پس این آیه نازل شد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خم گرفت و فرمود: «من

۱- طبق آیه قرآن «و لا تسبوا الذین... آیه ۱۰۸ سوره انعام) سب کردن و یا دشنام دادن حتی کافران درست نیست و دور از شأن علی علیه السلام است که خلاف آیه عمل کرده باشد و نهج البلاغه مؤید این مطلب است. و اما دوستی اهل سنت (به جز ناصبی‌ها) نسبت به علی (ع) امر طبیعی است چون اولاً آنان در حدیث غدیر خم (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) کلمه «مولی» را به معنی دوست گرفته‌اند، ثانیاً علی (ع) را جزو خلفای چهار گانه، و دوستی و احترام او را واجبی می‌دانند. بنابراین صحبت آن قاضی و افرادی نظیر او بی‌مورد و از روی نادانی است.

كنت مولاة فعليّ مولاة» و آیه را خواند.

به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است که فرمود: رسول خدا حجّ را از مدینه آغاز کرد در حالی که به قوم خود جمیع شرایع را جز حجّ و ولایت تبلیغ کرده بود، پس جبرئیل آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله خدای تعالی به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: من قبض روح پیامبری از پیامبرانم و رسولی از رسولانم را نکردم مگر پس از آنکه دینم را کامل و حجّتم را تأکید کردم. و به عهده‌ی تو دو واجب مانده است، که باید آنها را به قومت برسانی یکی فریضه‌ی حجّ و دیگری فریضه‌ی ولایت و خلافت بعد از تو، و من زمین خودرم را از حجّتم خالی نگذاشته‌ام و هرگز خالی نخواهم گذاشت. پس خداوند امر می‌کند که به قومت حجّ را تبلیغ کنی، خودت حجّ انجام دهی و هرکسی که استطاعت دارد از حاضرین و اطراف و اعراب با تو فریضه‌ی حجّ انجام دهند، و حجّ را به آنها بیاموزی همان طور که نماز و زکوة و روزه به آنان آموختی، و آنها را بر این مطلب واقف ساختی همان طور که همه‌ی آنچه را که از شرایع بوده به آنها ابلاغ کردی.

پس منادی و جارچی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در بین مردم ندا سر داد که: آگاه باشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد حجّ دارد و می‌خواهد همان طور که شرایع دین را به شما یاد داد، شما را بر مسائل حجّ واقف سازد، همان طور که بر غیر آن واقف ساخت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد و مردم نیز با او خارج شدند و به او گوش می‌دادند تا ببینند چه می‌کند که آنها نیز مثل او انجام دهند.

پس با آنها فریضه‌ی حجّ را انجام داد و کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّ کردند از اهل مدینه و اطراف و اعراب به هفتاد هزار انسان یا بیشتر رسید بر